

درس دوازدهم

کاوه دلخواه

اوری: بی گمان، بی تردید، به طور قطع
 اژدها پیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها
 اساطیر: جمع اسطوره؛ افسانه ها و داستان های

خدایان و پهلوانان ملل قدیم

الحاج: اصیل، بافشاری کردن

بازارگاه: جای خرید و فروش، بازار؛ در متن درس، مقصود اهل بازار است

پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان

حکومت بیداد

پشت پای: روی پا، سینه یا

توگ: کلاه خود

تفرج: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش

خجسته: فرخنده، مبارک

خوالیگر: آشپز

درفش: پرچم، بیرق

درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد ساسانی،

(کاویان یا کاویانی منسوب به کاوم)

دژم: خشمگین

زخم درای: ضربه تیک درای در اصل زنگ کاروان

است.

در اساطیر ایران، مار مظهری است از اهریمن

پادشاه ستمگر شبی در خواب می بیند: سه تن مرد جنگی قصد او می کنند و یکی از آنان او را به ضرب گرز از پا در می آورد. موبدان و خردمندان را به مشورت می خواند و خواب خود را حکایت می کند و تعبیر آن را از ایشان می خواهد.

سرانجام یکی از ایشان می گوید که زبونی ضحاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است.

زمینه: ملی

کنایه از راج شدن شیوه دیوسفقان و طالبان

پراکنده شد کام دیوانگان

نخا گشت کردار فرزانهان

ادر دوران پادشاهی ضحاک شیوه و رسم دانایان از بین رفت و راه و رسم بی عقلان و نالایقان رواج یافت.

همز خوار شد، جادویی ارجمند

نخا راستی، آشکارا گزند

ادر دوران پادشاهی ضحاک هنر و فضیلت بی ارزش شد و جادوگری و تیرنگ ارزش یافت. (رواج یافت). راستی و درستی ناپدید شد و بدی و آسیب (ظلم و ستم) آشکار گشت.

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

فرزندان کاوه

آبتین + فرانک = فریدون

ضحاک

آبتین «پدر فریدون»

گاو برمایه «دایه فریدون»

مرداس «پدر ضحاک»

• با توجه به معنا یا املا در جای خالی از واژگان مناسب استفاده کنید.

۲- قارون شوی از چند در سؤالی / خورشید شوی گرچه تو (حلالی - هلالی)

۳- مردم با دیدن فریدون و کاوه فریاد بلندی سر دادند. (قو - غو)

۴- نشست و با بزرگان مایه رشد آدمیزاد می شود. (برخواست - برخاست)

۵- برای رسیدن به آمال و آرزوهای باید بسیاری از شیرینی های زندگی را فراموش کرد. (خیش - خویش)

۶- منظور از عباراتی که زیر آن خط کشیده شده است، کدام شخصیت ها هستند؟

و مرد چو ضحاک بر تخت شد شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار زمین: خرق عادت

وقتی که ضحاک پادشاه ایران شد، هزار سال حکومتش طول کشید. به تنگی فراز کشید: کنایه از خوار و بینوا شدن و فقر و شکوه خود را از دست دادن.

برآمد برین روزگار دراز کشید ازدها را به تنگی فراز روزگاری طولانی به این شکل (فضای ظالمانه حکومت ضحاک) گذشت و (ضحاک) همچون ازدها، فقر و شکوه خود را از دست داد.

پشت راست کردن: کنایه از رهایی

یافتن از سختی ها

ز هر کثوری مهتران را بخواست کی: هزار که در پادشاهی کند پشت راست و حلوت خود را بر دست بستی

از هر جایی (تمام شهرها و ولایات) بزرگان و مهتران را دعوت کرد تا به کمک آنها پیرو بگیرد و از سختی ها رهایی یابد.

مرا در نهانی یکی دشمن است عیار سادی که بر بخردان این سخن، روشن است برای من دشمنی پنهان وجود دارد (من در نهان دشمنی دارم)، که این سخن (دشمن داشتن من) بر خردمندان آشکار و روشن است.

یکی محضر اکنون باید نوشت که جز تخم نیکی، سبب نکشت

اکنون یک استشهدنامه ای را باید نوشت (و طبق آن بگوئیم) که «ضحاک به جز خیر و خوبی کار دیگری نکرده است»

ز بیم سبب همه راستان بدان کار گشتند هداستان کنایه از همراه و موافق شدن

از ترس ضحاک تمام درستکاران [برخلاف میل خودشان] با آن کار ضحاک [شهادت بر درستکاری] همراه و هم عقیده شدند.

مجاز از همه افراد و بزرگان

استاره از ضحاک بدان محضر ازدها ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر تمام جوانان و پیران [حاضر در آنجا] به ناچار بر آن گواهینامه (استشهدنامه) شهادت و گواهی دادند. (آن را تأیید کردند).

کاوه ستم دیده را پیش او خواندند بر نادرانش نشانند کاوه ستم دیده را پیش ضحاک آوردند و او را کنار بزرگان دربار نشانند.

بدو گفت مهتر به روی دژم حلیس که برگوی تا از که دیدی ستم؟

ضحاک خشمگینانه به او (کاوه) گفت: «که بگو [بینم] از چه کسی ستم دیده ای؟»

همی رفت پیش اندرون مرد گرد

مرد پهلوان (کاوه) پیشاپیش می رفت و سپاه بزرگی در کنارش جمع شد.

(کاوه) بیاد به درگاه سالار نو بیدندش آن جا و برخاست غو حرامی مردم

کاوه به درگاه سالار نو (فریدون) آمد و مردم با دیدن او (فریدون) در آنجا فریادشان [خروش شادیشان] بلند شد.

سر: مجاز از فکر

دل: مجاز از وجود

همی رفت منزل به منزل چو باد کی فریدون غری پر ز کینه، دلی پر ز داد

چو باد رفتن: کنایه از سریع رفتن

فریدون مانند باد به سرعت مرحله به مرحله مسیر را طی کرد در حالی که فکری پر از کینه و وجودی پر از جنگ جویی و عدالت خواهی داشت.

ابیاتی که اعتراض کاوه را نسبت به ضحاک نشان می دهد:

هم آنکه یکایک ز درگاه شاه برآید خروشین دادخواه

همان لحظه، ناگهان فریاد و خروش کاوه دادخواه از بارگاه شاه (ضحاک) به گوش رسید. (بلند شد).

دست بر زدن: کنایه از اظهار غم، ناراحتی و بدبختی

خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاها منم کاوه دادخواه!

[کاوه] فریاد کشید و از ظلم شاه [به نشانه اعتراض از ستم ضحاک] با دست بر سر خود زد و [گفت: که ای شاه، من کاوه دادخواه هستم].

مجاز از ضحاک

یکی بی زیان مرد آهنم ز شاه، آتش آید همی بر سرم

آتش بر سر آمدن: کنایه از مورد ظلم و ستم شدید قرار گرفتن

من (کاوه) یک مرد آهنگری آزار هستم [که] از سوی شاه، ظلم و مصیبت مثل آتش بر سرم می ریزد.

سے حرف بوندیم بایه سالار

ابیاتی که کاوه پادشاهی ضحاک را زیر سؤال می برد:

تو شاهی وگر اژدها پیکری؟ باید زدن داستان، آوری

بی گمان باید در این مورد که تو شاه هستی و یا موجود اهریمنی با نشان اژدها، سخن گفته شود.

رای به هم او

اگر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بخیر ماست

مجاز از جهان

اگر تو به معنی واقعی، پادشاه جهانی [پس] چرا این همه رنج و سختی قسمت ماست؟

شمار: فتن: حساب پس دادن

ثابت با من باید گرفت

مجاز از مردم جهان

بدان تا جهان ماند اندر شکفت

باید به من حساب پس بدهی، به طوری که تمام جهانیان از آن در شکفت بمانند.

فرار است

صحنه های اعتراض کاوه به استشهاده نامه ضحاک:

مجاز از کشور

چو بر خواند کاوه، همه محضرش بنک سوی پیران آن کشور

وقتی کاوه همه استشهاده نامه را خواند، سریع و بی درنگ به سوی پیران و بزرگان کشور (حاضران آن جا) [رو کرد]...

استعاره از ضحاک

خروشید کای پامردان دیو بریده دل از ترس گیجان خدیو

کنایه از دور شدن و بی توجهی

... [کاوه] فریاد زد که ای دستیاران و حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید ...

همه سوی دوزخ نهادید روی / روی نهادن: کنایه از رفتن و گرایش پیدا کردن

دل سپردن: کنایه از پیروی کردن

ترتیب

... همه شما به سوی جهنم رفته اید، [وقتی که] به حرف ضحاک گوش کردید. (از او پیروی کردید).

نباشم بدین محضر اندر گوا / نه هرگز برانديشم از پادشا

من (کاوه) به این استشهدانامه شهادت نمی دهم (آن را امضا و تأیید نمی کنم) و هرگز از پادشاه نمی ترسم.

به پا سپردن: کنایه از بی ارزش کردن

خروشید و بر جست لرزان ز جای / بدتید و بهر د محضر به پای

کنایه از شدت خشم

[کاوه] فریاد کشید و در حالی که از خشم می لرزید، از جا برخاست و استشهدانامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

ابیاتی که همراهی مردم را با قیام کاوه نشان می دهد:

مجاز از مردم و اهل بازار

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه / بر او انجمن گشت بازارگاه

وقتی که کاوه از درگاه شاه بیرون آمد، اهل بازار (بازاریان) دور او جمع شدند.

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد / همان که ز بازار برخاست کرد

... همانا، کاوه آن چرم را [به عنوان درفش و پرچم] بر سر نیزه زد و همان لحظه مردم بازار شورش و هیاهو کردند. (همه جا شلوغ شد).

همی رفت پیش اندرون مرد گرد / سپاهی بر او انجمن شد نه خرد

مرد پهلوان (کاوه) پیشاپیش می رفت و سپاه بزرگی در کنارش جمع شد.

به شهر اندرون / هر که برنا بدند / چه پیران که در جنگ دانا بدند

در شهر، تمام کسانی که جوان بودند و نیز پیران که در جنگ دانا و باتجربه بودند ...

سوی شکر آفریدون شدن / ز نزدیک ضحاک بیرون شدن

بیرون شدن: کنایه از رستن و رهایی یافتن

کل مصرع دوم: کنایه از سرپیچی کردن و نجات یافتن

[همگی] سوی لشکر فریدون شتافتند و از نیرنگ و ستم ضحاک رها شدند.

زمینه محرمای

دست به گرز گاو سر برد و «بزد بر سرش، ترگ بشکست خُرد». «سروش خجسته» پیام آورد

که او را مکش که هنوز زمان مرگش فرا نرسیده است؛ او را با همین شکستگی به کوه دماوند

ببر و همان جا در بند کن. فریدون دو دست و میان ضحاک را به بندی بست، سپس او را به کوه

دماوند و در غاری که «بُش ناپدید» بود، سرنگون آویخت.

دستور تباری سر
مستم تالیدی

مرحام همار

۱ در متن درس، هر یک از واژه‌های زیر، در چه معنایی به کار رفته است؟

- هنر (.....) ■ محضر (.....)
■ درای (.....) ■ منزل (.....)

۲ در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟

تو شاهی و گر ازدها پیکری ببايد زدن داستان، آوری

۳ واژه‌ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند. ممکن است در گذر زمان، برای هر

واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

(الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛

مانند: «فتراک و برگستوان» **حذف**

(ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل

شود؛ مانند: «کتیف و سوگند» **تحول معنایی**

(پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی و خنده»

(ت) هم معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید گیرد؛ مانند: «سپر و یخچال» **تکثیر**

■ هریک از واژه‌های زیر، مشمول کدام وضعیت‌های چهارگانه شده‌اند؟

- پذیرش (..... **ب**)
■ سوفار (..... **الف**)
■ رکاب (..... **ت**)
■ شوخ (..... **پ**)

در بیت زیر، «درفش کاویان»، در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟

تو یک ساعت، چو افریدون به میدان باش، تا زان پس

به هر جانب که روی آری، درفش کاویان بینی

سنایی

مارانی را که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خطیلت‌هایی می‌توان دانست؟

انگیزه کاوه در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟ **دادلسری / مبارزه با ظلم**

با توجه به متن درس، «پایمردان دیو»، چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

پای گردون پیر بر بیتی
با جوانان چو دست بگشادی

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره‌ای درآمد و

نبرد خواست

گفتم: «علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق» **دانش علم هر بابی**

زور داری، چون نداری علم کار لاف آن توان به آسانی زدن

روضه خلد، مجد خوافی

دو شخصیت زیر را بر مبنای این داستان تمثیلی، تحلیل نمایید و ویژگی‌های شاخص آنها را بنویسید.

■ زاغ:

■ مُطَوَّقَه:

موجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است.

موضع: جمع موضع، جای‌ها

موافق: همراه، هم‌فکر

موالات: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری

مودت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن؛ ارباب مودت:

دوستان

ناحیت: ناحیه، سرزمین

نزه: باصفا، خوش آب و هوا، خرم

همگنان: همگان، همه

ورطه: مهلکه، خطر و دشواری

وقیعت: بدگویی، سرزنش، عیب‌جویی

شکارگاه مرتع / علفزار
آورده‌اند که در ناحیت کشمیر مُتَصَدِّی خوش و مرغاری نَزه بود
سبز و خرم

رفت و آمد پی در پی
و اختلاف صیادان آنجا متواتر.

«این سرور را کاری افتاد که می‌آید و نتوان دانست که
قصِد من دارد یا از آن کس دیگر.

بهین کرد دانه
جال باز کشید و حبه بینداخت

ساعتی بود
زمانی گذشت / مدتی منتظر ماند.

درس پانزدهم

کبوتر طوق دار

اختلاف: رفت و آمد

استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن

اعتذار: عذرخواهی، پوزش‌خواهی

التفات: توجه

امام: راهنما، پیشوا

اولی‌تر: شایسته‌تر، سزاوارتر

اهمال: کوتاهی، سهل‌انگاری کردن

برائت: به دنبال؛ اثر؛ ردّیا

تخلص: رهایی

تعاون: یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن

تکفل: عهده دار شدن

تگ: دوییدن

تیمار: مواظبت، مراقبت؛ تیمار داشتن؛ مراقبت کردن

ثقت: اطمینان، خاطر جمعی

جال: دام و تور

حبه: دانه

خایب: ناامید، بی‌بهره

دَها: زیرکی، هوشمندی

راه تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن

رخصت: اجازه، اذن دادن

ریاحین: جمع ریحان، گیاهان خوشبو

زُمرّد: سنگ قیمتی به رنگ سبز

زهاب: آبی که از سنگی یا زمینی می‌جوشد؛ جای

تراویدن آب در چشمه و مانند آن؛ مجازاً آشک

ستیزه‌روی: گستاخ و پُرو

سَر: رئیس

سیادت: سروری، بزرگی

شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نجبیر

صافی: پاک، بی‌غش، خالص

صواب: صلاح و درست

طاعن: سرزنشگر، عیب‌جو

عقده: گره

قفا: پشت گردن؛ دنبال و پی

گُرازان: درحال گرازیدن و به ناز و تکبر راه رفتن،

خرامان

گشن: انبوه، پُرشاخ و برگ

مُتَصَدِّی: شکارگاه

متواتر: پی‌درپی، پیاپی

مجادله: جدال و ستیزه

مطاوعت: فرمان‌بری

مطلق: رهاشده، آزاد

مُطَوَّقَه: طوق‌دار

مظاهرت: یاری کردن، پشتیبانی

معونت: یاری، کمک

ملالت: آزدگی، به ستوه آمدن، ضعف و خستگی

جسمی و روحی

ملاصت: سرزنش

ملول: سست و ناتوان، آزرده

مناصحت: اندرز دادن؛ راستی و صداقت نسبت به

همدیگر

منقطع: بریده، قطع‌شده

سر چیزی داشتن ← مقصد
سر طایفه و لشکر ← رئیس و سردار
بر سر داشتن ← فکر و اندیشه

مجاز از رئیس
سَر ایشان کبوتری بود که او را مُطَوَّقَه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی.
اطاعت کردن
سپری می‌کردند

چراغ لاله
ولیک از دود او بر جانش داغی
استعاره از سیاهی وسط لاله

تشبیه
جام مرغزار وی، چون چراغی
درشان لاله در وی

در آن شکارگاه سرسبز، گل‌های لاله همانند چراغی می‌درخشیدند و از دود آن چراغ، وسط گلبرگ‌های لاله، سیاه شده بود.

شقایق بر یکی پای ایستاده
چو بر شاخ زمرّد، جام باده

گل شقایق که بر روی ساقه سبز رنگ خود ایستاده، مثل جامی از شراب است که بر روی پایه زمرّدین و سبزرنگش قرار گرفته است.
در کدام گزینه مصراع اول «مشبه» است؟ توضیح دهید.

۱) درفشان لاله در وی چون چراغی
۲) شقایق بر یکی پای ایستاده
۳) گفتم که چو ناگه آمدی، عیب‌مگیر
۴) مبروت نبینم رهایی ز بنسب

ولیک از دود او بر جانش داغی
چو بر شاخ زمرّد جام باده
چشم تر و نان خشک و روی تازه
بسه تنها و یارانم انسدر کمند

کبوتران اضطرابی می‌کردند و هریک خود را می‌کوشید.
کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سر خویش گرفت.

در زبان معیار، حذف شناسه فعل ممکن نیست. در گذشته، گاه، در یک جمله، شناسه به قرینه فعل قبلی حذف می‌شد.
نمونه: شیران غریزند و به اتفاق، آهو را از دام رها کنید.
در جمله بالا فعل «رها کنید» به جای «رها کنید» آمده است.

درباره کاربرد و معنای فعل «ایستاد» در جمله‌های زیر توضیح دهید.

■ گرازان به تگ ایستاد.

■ صیاد در پی ایشان ایستاد.

آزاد کردن

«جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم تر از

همکاری

فعلا درست

تخلّص خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوّتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهائش ما در آن است.»

به دنبال

پایان

در «او را بگویم» نوع را مشخص کنید؟ بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. (از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت.)

تغییر مسیر دادند

اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند

کنایه از گوش کردن

از متن درس، کنایه‌های معادلی مفاهیم زیر را بیابید.

■ انسان با تجربه (.....)

■ نا امید شدن (.....)

پشت

و مَطَوَّقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: «این ستیزه رُوی

بیخیال نشود

در کار ما به جدّ است و تا از چشم او ناپیدا نشویم، دل از ما برنگیرد. طریق آن است که

بی بهره / مایوس

نومید و خایب باز گردد

روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و بر حَسَبِ مصلحت بداشت.

اینها اضافه تشبیهی نیست تشبیه چشم به چشمه

چون او را در بندِ بلا بسته دید، زهابِ دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی‌ها براند

استعاره از گرفتاری

«مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.»

گفت: «مرا بدین ملامت نباید کرد که

من در برابر آنها وظیفه دارم

کفیل / پذیرفتن

من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است و

پشت گرمی

چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناسحت بگزاردند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست

آقای

صیاد بچستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به آدا رسانید و

گفت: «به خاطر این نباید من را سرزنش کنی زیرا من ریاست این کبوتران را بر عهده گرفته‌ام و آنها به همین دلیل حقی برگردن من دارند و چون این کبوتران با اطاعت و خبرخواهی و اندرزخواهی، حقوق مرا به جای آوردند و با کمک و پشتیبانی آنها از دست شکارچی رها شدم، من نیز باید وظایف و تکالیف رهبری و سروری خود را انجام دهم.»

هریک از بیت‌های زیر، با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟

مروّت نیستم رهایی ز بند به تنها و یارانم اندر گمند

دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان

مهمان چون نان بخورد، گفت: «الحمد لله که خداوند، عزّ و جلّ، ما را بر آنچه

قسمت کرده است، قناعت داده است و خرسند گردانیده.» سلیمان گفت: «اگر به داده

خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!»

جوامع الحکایات و لوازم الزوایات، محمد عوفی

می ترسم که اگر از گشادن عقده‌های من آغاز کنی، هلول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند

سستی

و چون من بسته باشم - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - احوال جانب من جایز نشموی

وجدانت آسوده نمی‌شود

و از ضمیر، بدان رخصت نیایی و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت

نیزه زنان / طعنه زنان

اولی تر، و الا طاعنان مجال و قیمت بایند.

و من (مطوّقه) می‌ترسم که اگر از بازکردن گروه‌های من اُکارت را شروع کنی، خسته شوی و تعدادی از دوستان (کبوترها) در اسارت و گرفتاری بمانند و اگر من بسته و گرفتار باشم - هر چند خستگی به نهایت رسیده باشد - سستی و سهل انگاری در مورد من را شایسته نمی‌دانی و از درون (تله) به آن راضی نمی‌شوی و همچنین در هنگام بلا و مصیبت در کنار هم بوده‌ایم (شرکت داشته‌ایم) پس شایسته است که هنگام رهایی و آسایش نیز همراه هم باشیم و گرنه سرزنش‌کنندگان فرصت بدگوی بی‌پایا می‌کنند.

دوستی

موش گفت: «عادت اهل مکرمّت این است و عقیدت اربابِ مودّت بدین خصلت پسندیده

دوستان

اعتماد

و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد و ثقت دوستان به گرم عهد تو بیفزاید.» و آنگاه

سقط رها

به جدّ و رغبت بندهای ایشان تمام برید و مَطَوَّقه و یارانش، مطلق و ایمن باز گشتند.

موش گفت: «عادت جوانمردان این است و عقیده دوستان به این صفت پسندیده و روش ستایش‌شده در دوستی تو خالص تر می‌شود و اعتماد دوستان به جوانمردی و بخشی عهد و پیمان تو می‌افزاید.» و آنگاه با جدّت و علاقه، بندهای کبوتران را به طور کامل برید و مطوّقه و یارانش آزاد و در امان برگشتند.

کلبه و دمنه، ترجمه ابوالعالی نصرالله منشی



ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی

ارک: قلعه، دژ

بر و بز: با دقت، خیره خیره

بور شدن: شرمند شدن، خجلت زده شدن؛ بور: سرخ

تأثر: اثرپذیری، اندوه

تعلیمی: عصابی سبکی که به دست گیرند.

تلفذ: شاگردی کردن، آموختن

چرتکه: واژه روسی؛ وسیله‌ای برای محاسبه جمع

و تفریق شامل چند رشته سیم که در چهارچوبی

قرار دارد. در دو رشته چهار مهره و در بقیه ده مهره

متحرک که نماینده یک تاده است، جای دارد.

چله: زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با

کنشیدن و رها کردن آن، تیر پرتاب می‌شود.

رفعت: اوج، بلندی، والایی

سو: دید، توان بینایی

شماتت: سرکوفت، سرزنش، ملامت

شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند.

صورتک: چهره‌ای مصنوعی که چهره اصلی را

می‌پوشاند و در آن سوراخ‌هایی برای چشم و دهان

تعبیه شده است؛ نقاب (فرهنگستان زبان و ادب فارسی،

در حوزه هنرهای تجسمی، صورتک را در برابر «ماسک»

به تصویب رسانده است)

عیار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛

تمام عیار: کامل و بی نقصان، پاک، خالص

فرام: فریم (frame)، قاب عینک

فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می‌کند،

متجدد

فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها، (مآب به

معنای بازگشت یا جای بازگشت است، اما در اینجا

معنای شباهت را می‌رساند.)

قذاره: جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛

قذاره کش: کسی که با توسل به زور، به مقاصد خود

می‌رسد.

قلا: کمین؛ قلا کردن: کمین کردن، در پی فرصت

بودن

قوال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش‌های دوره گردی

است.

کذا: آن چنانی، چنان

کلون: قفل چوبی که پشت در نصب می‌کنند و در را

با آن می‌بندند.

کمسیون: واژه فرانسوی؛ هیتی که وظیفه بررسی

و مطالعه درباره موضوعی را برعهده دارد؛ جلسه

(مجازاً)؛ کمسیون کردن: تشکیل جلسه دادن

متجددانه: نوگرایانه، روشنفکرانه

محقّر: کوچک، حقیر

مخاطره: خطر، خود را در خطر انداختن

مسامحه: آسان گرفتن، ساده انگاری

مسحور: مفتون، شیفته، مجذوب

مشر و عیت: منطبق بودن رویه‌های قانون گذاری و

اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور

مُضحک: خنده‌آور، مسخره آمیز

مغتتم: با ارزش، غنیمت شمرده؛ مغتم شمردن:

غنیمت شمردن

مُهملی: بی کارگی و تنبلی

موقر: با وقار، متین

مهیج: سهمگین، ترس آور

نخ قند: نوعی نخ که از الیاف کُف ساخته می‌شود.

هفت صندوقی: دسته هفت صندوقی، گروه‌های

نمایشی دوره گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های

روح‌وحی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم

می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در

صندوق‌هایی می‌نهادند. برجاذبه‌ترین و کامل‌ترین

گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند. به هر یک

از بازیگران گروه «قوال» یا «قوالک» می‌گفته‌اند.

یغور: درشت و بدقواره

قبا‌ی خویش به دور خود پیچان

جامهٔ خویش را به دور خود پیچیده بود.

در گشوده نبود اما گلون هم نداشت.

در باز نبود اما قفل هم نداشت.

صورت که نداشت، آقا! سر هم نیمی.

صورت آقا و نیمی از سرش از بین رفته بود.

با مغزهایتان با حکومت طرف شوید، با قلب‌هایتان با خدا.

برای رویه‌رو شدن با حکومت از عقل و اندیشه استفاده کنید و برای رویه‌رو شدن با خداوند از احساس استفاده کنید.

با چرتکه‌اندازان بدنهاد رویه‌رو هستید.

با افراد حسابگر و بذات رویه‌رو هستید.

همیشه پاسخ را در آستینش داشت.

همیشه آماده پاسخگویی بود.

به مسامحه به تنومندی یک نظامی بدکار اشاره می‌کنید. به بخشی از موجودیت آن

نظامی اشاره می‌فرمایید که پدید آمدنش در اختیار آن نظامی نبوده.

..... به قسمتی از وجود آن نظامی اشاره می‌کنید که

پدیدآمدنش در اختیار آن نظامی نبوده است.

سخنان نمکین بسیار می‌گوید اما مسائل جدی قابل تأمل، چندان که باید در چنته ندارد.

سخنان جالب بسیار می‌گوید اما در مسائل جدی و تفکر برانگیز، آن گونه که لازم است حرفی برای

گفتن ندارد.

در اسلام شرع مقدم بر شرط است.

در اسلام، مشروع بودن جلوتر و مهمتر از مشروطه است.

بساط قلدری‌اش را پهن خواهد کرد و ما را بار دیگر از چاله به چاه خواهد انداخت.

زورگویی‌اش را شروع می‌کند و دوباره ما را دچار مشکل بزرگتری خواهد کرد.

دل روح الله، به حدت گرم «که آتشی که نمی‌د هرگز از بین نمی‌رود، همیشه در دل او بود.»

دل روح الله، بسیار گرم بود «زیرا عشقی که هرگز از بین نمی‌رود، همیشه در دل او وجود داشت.»

می‌رفتند - در سکوت - و نگین کرده بودند او را.

در سکوت می‌رفتند و دور او حلقه زده بودند.

واژه	معنا	هم‌خانواده	متضاد
مُضحک	خنده‌آور	ضحاک	مُحزن (گریه‌آور)
محقّر	کوچک	حقارت	عظیم

گروه اسمی

هسته

وابسته پیشین

وابسته پسین

- مضاف‌الیه ← روز میلاد
- صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم (با پسوند ـم) ← روز پنجم
- صفت بیانی ← روز خوب، منظره دیدنی

انواع واو:

تحصیل باما

روابط بین واژگان: